

گفت‌وگو با دکتر خسرو احسانی در خصوص مدل‌ها، عوامل و موانع توسعه علم

انتخاب مدل غربی توسعه علم ناگزیر فرهنگ غرب را بسط می‌دهد

گفت‌وگو

محمدصادق عبداللهی



علم و توسعه علمی از اصلی‌ترین مسائلی کشور است که می‌تواند بسیاری از مشکلات کشور را حل کند، اما علم چگونه تولید می‌شود و بسط می‌یابد؟ در واقع سؤال اینجاست که برای گسترش علم باید از چه مدل‌هایی استفاده کرد و عوامل و موانع مسیر آن چیست؟
در این خصوص گفت‌وگویی با دکتر خسرو احسانی، دکترای ادیان

جناب دکتر! به نظر شما امروزه اصلی‌ترین نقش علم در کشور چیست؟ آیا علم تنها برای حل مشکلات است؟

علم، امروزه، علاوه بر آنکه نقشی نرم‌افزاری در سازمان‌ها، سیستم‌ها و کلیت نظام حکمرانی کشور دارد، دو کارکرد مهم دیگر را نیز به دوش می‌کشد. نخست آنکه علم در حاکمیتی نقش ساختارسازی دارد و پشتوانه‌ای است برای ساختارهایی که مفیدند و بر اساس نیازها طراحی شده‌اند. دوم اینکه علاوه بر ساختارسازی درونی در سیستم، به نظام‌سازی هم کمک می‌کند، به این معنا که نظام‌های مختلف وقتی قصد دارند در سطوح مختلف شبکه‌های ارتباطی، چه در داخل کشور خودشان و چه در مناطق دیگر جهان این موضوع را تعریف کنند، وظیفه این شبکه‌سازی و نظام‌سازی به عهده علم است. امروز علم است که پشتوانه این شبکه‌سازی‌هاست.

راستی علم با مشکلات کشور چیست؟

به طور کلی می‌توان گفت هر مشکلی که ما در سه ساخت «محتوا و نرم‌افزار»، «شبکه‌سازی و نظام‌سازی» و «ساختارسازی و سازماندهی منطقی در کشور» با آن مواجه هستیم، عم از مفاسد، نواقص، بی‌تدبیری‌ها و… ریشه آن مربوط می‌شود به نبود یا کمبود علم در آن ساخت. حتی در مسئله‌ای مانند نظرات نیز مشکل اصلی ما به نواقص علمی بازمی‌گردد.

چطور؟

امروزه در نظرات، علاوه بر اینکه نیاز به افراد سالم و صالح وجود دارد، نیاز به سیستم‌سازی درستی است که بتواند نظرات قبلی را مقدر تمام دهد. گاهی افراد صالحی وجود دارند ولی چون ساختار درست چیده نشده است، یا آن افراد منفعل می‌شوند یا خودشان هم آلوده می‌شوند. پس حتی در اجزایی‌ترین کارها هم پشتوانه علمی نیاز است. بنابراین امروز و فردا مهم‌ترین آنسببی که به نظام خواهد رسید در یکی از همین ساختارهاست. در مسئله انقلاب اسلامی هم اگر به صحبت‌های امام(ره) و مقام معظم رهبری نگاه کنیم، آسیب‌ها به یکی از این ساخت‌ها برمی‌گردد، یعنی یا در مسئله نرم‌افزاری وجود کمبود هستیم یا در بحث نظام‌سازی و شبکه‌سازی یا در ساختارها. اگر در فرهنگ، سیاست و نیروهای اجتماعی و… مشکل داریم، منشأ یکی از همین ساخت‌هاست. بنابراین به نظر می‌رسد گفتمان انقلاب اسلامی برای انقلابی ماندن و انقلابی عمل کردن نیازمند آن است که ستون اصلی خود یعنی علم را قوی کند.

برخی معتقدند جمهوری اسلامی در صحنه عمل بسیار بیشتر از صحنه نظر جلو رفته است، نظر شما چیست؟

من یا شما موافقم که در حال حاضر ساخت عمل‌مان از ساخت نظری بسیار جلوتر رفته است و این نشان دهنده ضعف ما در علوم انسانی است. یعنی جمهوری اسلامی در سطح منطقه و جهان اسلام اقداماتی انجام می‌دهد که دانشگاه‌های ما قدرت تحلیل آن را ندارند. از همین‌رو در سال‌های گذشته بارها از جنبش نرم‌افزاری با تولید علم دینی و علم اسلامی صحبت شده است. تولید علم دینی و اسلامی یعنی تولید پشتوانه و مبانی جمهوری اسلامی که پایه‌ای برای انجام امور مختلف است اما به هر طریق ما آنچه را که باید در این حوزه می‌گردیم، کم داریم و جامعه‌شناسان معتقدند این نشانه خوبی نیست که سیستمی دارای ساخت عملی جلوتر از ساخت نظری باشد، در واقع باید این مسئله

سه دسته شود. ما در این بحث رشته‌های علمی را به عنوان علم در نظر می‌گیریم و اگر بخواهیم برای آینده برنامه‌ریزی کنیم نخست باید بر اساس گزارشی از ۴۰ سال گذشته را ارائه کنیم تا بفهمیم در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌هایمان چه علوم دیگر چه کرده‌ایم؟ بعد از این باید مدل توسعه علم را انتخاب کرد و سپس اگر عوامل فرهنگی و اجتماعی در توسعه علم دخیل بدانیم باید بتوانیم با توجه به مدل انتخابی موانع و عوامل توسعه علم را در آوریم و سپس پایگاه اجتماعی و نیروی انسانی خودمان را نسبت به این مسائل آگاه و با توجه به ظرفیت‌ها و با همفکری برای موانع و عوامل توسعه علم برنامه‌ریزی کنیم تا به برنامه‌ای جامع برای کل کشور برسیم.

در حال حاضر مدل‌های بسیاری برای توسعه علم بیان می‌گردد. آیا می‌توان نوعی دسته‌بندی برای این مدل‌ها ارائه کرد؟

تا به حال ما ۱۳ مدل یا نظریه درباره علم دینی در علوم انسانی داشته‌ایم: نظریه مکتب تفکیک، نظریه سیدمیرالدین حسینی الهیاتی در فرهنگ علوم دینی که امروزه از سوی حجت‌الاسلام میرباقری و گروهشان پیگیری می‌شود، نظریه دکتر سعید زبیاکلام، نظریه آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر، نظریه استاد علی عابدی شاهرودی، مدل پارادایمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه که تحت عنوان مدل یاد شناخته می‌شود، نظریه آیت‌الله جوادی آملی که آقای دکتر پارسائیان در حال بسط آن است، نظریه آیت‌الله مصباح یزدی، نظریه دکتر سیدحسین نصر و برخی سنت‌گرایان، نظریه دکتر مهدی گلشنی، نظریه تأسیس علم دینی دکتر خسرو باقری، نظریه هر مرد شناسان دین و نظریه حجت‌الاسلام والمسلمین خسروپناه.

از بین این همه نظریه تکلیف ما چیست؟ آیا اصلاً باید یک مدل را انتخاب کرد؟

طبیعتاً باید به مدلی برای توسعه علم برسیم، اما متأسفانه وقتی انسان این ۱۳ مدلی را که عرض کردم، مطالعه می‌کند



اندیشه

انقلابی ورود پیدا کند و با یک جهش و انقلاب جایگزین مدل اول شود و پس از این جایگزینی نظریه‌پردازان در مدل جدید پژوهش می‌کنند تا مجدد انقلاب و جهشی دیگر صورت گیرد. مکتب چهارم از نظریات «ایمره لاکاوش» گرفته می‌شود. او می‌گوید در علم یک هسته سخت وجود دارد و این هسته توسط نظریاتی که بر پایه خودش به وجود آمده‌اند، احاطه شده است. این نظریات همچون یک کمر بند محافظتی می‌مانند که برای جلوگیری از حصارها را شکست. برای مثال در فیزیک نیوتنی، قوانین نیوتن هسته سخت هستند و سایر مطالبی که تا کنون تولید شده است مانند کمربندی از این هسته دفاع می‌کنند. مکتب پنجم نیز «مکتب ضد روش پاول فایرلند» است. این مکتب می‌گوید وقتی ما تاریخ علم را می‌بینیم اینگونه نیستت که یک صاحب‌نظری، نظریه‌های در خصوص تولید علم داده و بعد طبق آن نظریه‌پردازی کرده است، بلکه بسیاری موارد وجود دارد که فرد خودش با خلاقیت، با تأثیر از جامعه و… نظریه‌ای داده و اتفاقاً همین نظریه موجب شده است سایر متفکران بر اساس آن نظریه‌پردازی کنند و حتی بعداً روش آن را در آورند، در حالی که وقتی آن نظریه داده می‌شود اصلاً روش خاصی مد نظر نبوده است. این نظریه چون در کتابی به نام ضد روش به نوشته پاول فایرلند نوشته شده است به این نام شهرت دارد. فایرلند می‌گوید: «هر علم یک هرج و مرج طلبی داریم و احتمالات حرف اصلی را نسبت به قانون و نظم می‌زنند. فیلسوفان قاره‌ای نیز همچنین می‌گویند روش گرایان کار پارادایم اول است و به این معنا یاداهمیتی برای روش قائل نیستند.»

فرمودید بین پارادایم اول و دوم اختلافی وجود دارد که باعث شده است پارادایم دوم با فرهنگ و دین ما قرابت بیشتری داشته باشد. منظورتان چه تفاوت‌هایی است؟
به عنوان مثال هدف پژوهش در علوم انسانی در آن پارادایم اول یعنی اثبات‌گرایان کشف قوانین طبیعی است، به‌طوری‌که مردم بتوانند پدیده‌ها را پیش‌بینی و کنترل نمایند، در حالی که تفسیر‌گرایان هدف پژوهش را فهم و تبیین کش اجتماعی معنادار می‌دانند. با پارادایم اثبات‌گرایان نگاهش به ماهیت انسان، افراد منفعت‌جو،ولندت‌جو و عقلائی است که به وسیله نیروهای بیرونی شکل می‌گیرند اما پارادایم تفسیر‌گرایان ماهیت انسان را به عنوان انسان‌های اجتماعی که معنا را خلق و به طور مداوم دنیای اجتماعی خودشان را قابل فهم می‌کنند، تعریف می‌کنند. همچنین اثبات‌گرایان در حوزه ارزش‌شناسی معتقدند علوم از نظر ارزشی بی‌طرف هستند و ارزش‌ها جز در انتخاب موضوع دخالتی ندارند اما تفسیر‌گرایان معتقدند ارزش‌ها در اجزای ه هم پیوسته زندگی اجتماعی قرار دارند و ارزش‌های هیچ گروهی غلط نیست و فقط متفاوت است.

اگر بخواهیم برای آینده برنامه‌ریزی کنیم نخست باید گزارشی از ۴۰ سال گذشته ارائه نماییم سپس از این مدل توسعه علم را انتخاب کنیم و بعد با توجه به ظرفیت‌ها و با همفکری برای موانع و عوامل توسعه علم برنامه‌ریزی کنیم تا به برنامه‌ای جامع برای کل کشور برسیم

یک‌دیگر دید، او معتقد است اگر ما در داخل کشور به یک مدل نسیم چاره‌ای جز تن دادن به مدل‌های غربی که حاصل آن ورود بیش از پیش فرهنگ غربی به کشور است، نخواهیم داشت. زمان این مصاحبه کوتاه بود و فرصت تمام موضوعات دست نداد، اما آنچه حاصل شد مصاحبه‌ای خواندنی و تخصصی است که در ادامه تقدیم می‌شود.

—————

اینگونه به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از آنها به تنهایی نمی‌تواند ما را در رسیدن به الگویی مطلوب برای گفتمان انقلاب اسلامی یاری کند. اگر کشوری در علوم انسانی استقلال نداشته باشد، طبیعتاً مجبور است یکی از مدل‌های غربی را برای توسعه علم انتخاب کند و این موجب خواهد شد. فکر و فرهنگ غربی نیز به دنبال آن وارد کشور شود. بنابراین اگر ندغدغه و عزم جدی برای کار در این حوزه داریم باید خودمان را در معرض تمامی نظرات و افکار قرار دهیم و به نوعی گروه یا فردی که می‌خواهد کار کند ضمن حفظ اصولی کلی و مبنایی از نقاط قوت هر یک بهره‌گیرد. در حال حاضر ما در تمامی علوم و سطوح، نیاز به نظریه‌پردازی داریم، اما هیچ‌گاه به طور کامل این نظریات به دانشجو ارائه نمی‌شود تا او فکر کند و آجری روی آجر علم بگذارد و این به دلیل نگاه از بالا به پایین است. یعنی ساختار آموزشی ما به این صورت است که حتی دانشجویان تحصیلات تکمیلی را هم باید به جلو هدایت کرد. چنین دانشجویی نمی‌تواند ایفاگر نقش فعال در عرصه علم دینی باشد.

مدل‌هایی که شما نام بردید معطوف به تولید علم دینی است، خوب است اشاره مختصری هم به مدل‌های جهانی توسعه علم بفرمایید.

بله، این خیلی مهم است که ما باید بدانیم امروز چرا مدل‌هایی در جهان برای توسعه علم ارائه شده است و از بین مدل‌های آن ارائه شده کدام مدل‌ها می‌توانند به ما کمک کنند. در این جا به صورت خلاصه مدل‌های ارائه شده تا به امروز را خدمتان عرض می‌کنم: البته بدیهی است در یک مصاحبه روزنامه‌ای نمی‌توان توضیحات کاملی داد و تقریباً فقط می‌توانم به رئوس آنها اشاره کنم. بسط هر کدام از این مطالب ساعت‌ها بحث دانشگاهی می‌طلبد، اما به صورت کلی نظریات صاحب‌نظران جهانی مدل‌های توسعه علم تا به امروز را می‌توان به دو دسته تقسیم‌بندی کرد: الف) انگلستان صاحب‌نظران تحلیلی یا انگلوساکسون که معمولاً در نظریات امریکا هستند. ب) نظریات صاحب‌نظران قاره‌ای که عمدتاً در مناطق یورپایی مثل آلمان و فرانسه هستند. اینها دو پارادایم عمده در جهان را تشکیل می‌دهند که هر کدام به تولید علم نگاه خود را دارند. در ایران رویه غالب دانشگاه‌ها پارادایم اول است، در حالی که پارادایم دوم با فرهنگ و دین ما بیشتر همخوانی دارد. پارادایم اول نگاهش به علم پوزیتیویستی است. تا کنون پنج مکتب اصلی در این پارادایم شکل گرفته است که با انتخاب هر کدام از این مکتب‌ها، مدل کلان توسعه علوم انسانی و سیاست‌های آن تغییر می‌کند.

لطفاً در خصوص این پارادایم‌ها هم توضیحاتی بفرمایید.

همان‌طور که عرض شد تا کنون پنج مکتب اصلی در پارادایم انگلوساکسون شکل گرفته است. مکتب اول «مدل اثبات‌گرایی» است. این مکتب معتقد است چه در علوم تجربی و چه در علوم انسانی رشد تنها بر پایه مشاهده و آزمایش و به وسیله حواس و عقل در آزمایشگاه ممکن است. مکتب دوم «مدل ایطال‌گرایان» است. پوپر رهبری این جریان را بر عهده داشت و قائل به این بود تا خلاف یک نظر به‌ای اثبات نشده، آن نظریه دارای اعتبار است و به محض آنکه این نظریه رد نشد نظریه جدید جایگزین می‌شود و علم به این ترتیب رشد می‌کند. مکتب سوم عبارت است از «پارادایم»، اصل این نظریه به تائیس کوهن بازمی‌گردد. وی معتقد است جریان علم همواره آرام جلو می‌رود تا اینکه مدل دیگری به صورت

وقتی این معنار ا فهمیدیم با تفسیر این مفاهیم به علم انسانی می‌رسیم. بنابراین در این پارادایم معتقد بودند ما نمی‌توانیم از روش‌های تجربی و ریاضی برای علوم انسانی استفاده کنیم و روش‌ها باید تفسیری و تحلیلی باشند برای همین روش هرمنیوتیک در پارادایم دوم بسط داده شد.

فرمودید برای مدل‌های داخلی نباید یک مدل را برگزید، آیا در مدل‌های غربی هم این اتفاق افتاده است که مدل اول و دوم ادغام شده باشند و به نوعی نقاط ضعف هم را پوشش دهند؟

بله، پارادایم سوم تحت عنوان پارادایم انتقادی از دل پارادایم دوم و اول بیرون می‌آید. این پارادایم انتقادی به هر دو جریان دارد. با توجه به تحولات پست مدرن جریان انتقاد گرای به وجود آمد که در برخی موارد همسو با پارادایم اول و در برخی دیگر همسو با پارادایم دوم است. این پارادایم پژوهش در علوم انسانی را برای از بین بردن افسانه‌ها و قادر کردن مردم به تغییر رادیکال در جامعه می‌خواهد تا از آن برای از بین بردن ایدئولوژی اندیشی که در جریان پارادایم اول بود، استفاده کنند. این پارادایم در این خصوص به جریان اول منتقد است و می‌گوید شما دین را کنار گذاشتید و تلاش کردید با علوم تجربی و انسانی واقعیات را کشف کنید، در حالی که ایدئولوژی اندیش و درگیر ایدئولوژی شدید. منظور از ایدئولوژی، مجموعه‌ای از باورها و عقایدی است که از سوی انسان ساخته و پرداخته شده است و عقلائی نیست. این گروه بیان می‌کردند انسان سنتی دین زده و اسطوره زده بود و انسان مدرن علم زده و ایدئولوژیک، بدین معنا که همه چیز را در علوم تجربی و انسانی خلاصه و فکر می‌کند و همه چیز را می‌توان از در پیچه علوم تجربی فهمید.

جریان دوم و سوم برخلاف پارادایم اول علم را در تولید تنها منحصراً به خودش نمی‌دانستند، بلکه معتقد بودند علم با ساخت‌های دیگر ارتباط دارد. برای مثال علم با فرهنگ، دین، هنر، قوه خیال و… ارتباطی پیچیده دارد. همین انتقادات باعث شد معتقدان به پارادایم اول در اندیشه خود تجدیدنظر کنند و تحولاتی انجام گیرد. متأسفانه عمده نظرات تولید علم دینی در ایران نیز این مشکل را دارند و پوزیتیویستی هستند، یعنی معتقدند علم خودش بالذات دچار زایش می‌شود و رابطه‌اش را با ساخت‌های دیگر کمرنگ گرفته یا نادیده می‌گیرند.

جریان دوم و سوم معتقدند علاوه بر چیزهایی که در خود علم وجود دارد و موجب توسعه‌اش می‌شود بسترها نیز در توسعه دانش نقش دارند، بنابراین یک رشته تحصیلی با عنوان جامعه‌شناسی معرفت شکل گرفت. یکی از بحث‌های اصلی این رشته این است که باورها و ساختارهای اجتماعی چه تأثیری در باورها و ساختار ذهنی علم‌ها دارد. که موجب تولید علم می‌شود.



انتخاب هر یک از این پارادایم‌ها چه تأثیری بر کار ما می‌گذارد؟

مثلاً اگر ما در توسعه علم پارادایم اول را انتخاب کنیم توسعه علم به عقلائیت و روش‌شناسی باز می‌گردد و اگر به جریان دوم و سوم معتقد باشیم علاوه بر این به بافت اجتماعی نیز باید توجه کنیم.

در ابتدای مصاحبه فرمودید بعد از بازخوانی مسیر آمده در ۴۰ سال گذشته و سپس انتخاب مدل توسعه علم، باید سراغ عوامل و موانع توسعه علم برویم. به طور اختصار به مدل‌ها پرداخته شد، به نظر تان چه موانع و عواملی سر راه توسعه علم در ایران وجود دارد؟

نظرسنجی‌ای بین دانشمندان انجام گرفته است که من حالا از شما برای پاسخ سؤال شما استفاده می‌کنم. از نظر آنها موانع توسعه علوم انسانی به ترتیب فراوانی عبارتند از: ضعف کاربرد علم، سیاست‌زدگی و عدم تأمین استقلال جامعه علمی، ضعف کیفی/ علمی، نواقص دنیائی و تصمیم‌گیری، موانع فرهنگی، ماهیت علوم انسانی، بی‌توجهی به علوم انسانی، مشکلات کلان و ساختاری، نواقص درون دانشگاهی، ضعف تعامل بین‌المللی، ضعف نشر و ضعف بودجه.

در خصوص عوامل شتاب‌دهنده به توسعه علم یا مواردی که فکر می‌کنید به توسعه علم کمک می‌کند، توضیح بفرمایید.

عوامل توسعه علم را هم به ترتیب فراوانی می‌گویند: تأمین فضای باز فکری و دانشگاهی، تقویت توانمندی علمی، کاربرد علوم انسانی، توجه به جایگاه علوم انسانی و تقویت انگیزه جامعه علمی، اصلاح سیاست‌های دولتی، تقویت شبکه‌ها و انجمن‌های علمی، فرهنگ اسلامی، ملاحظاتی فکری، همکاری‌های بین‌المللی، ارتقای فرهنگ، تقویت امکانات، توسعه میان‌رشته‌ای، همکاری حوزه و دانشگاه، تقویت نشر، تأمین بودجه و اصلاحات حوزوی.

بسیار ممنونم از وقتی که گذاشتید. می‌دانیم کمبود وقت مانع استفاده کامل از بیانات شما شد. امیدواریم در یک مصاحبه دیگر جبران کنیم.